

مرد داشت در خیابان حرکت می کرد که ناگهان صدایی از پشت سرش گفت: اگر یک قدم دیگه جلو بری کشته می شی.

مرد ایستاد و در همان لحظه آجری از بالا افتاد جلوی پاش.

مرد نفس راحتی کشید و با تعجب دور و برشو نگاه کرد اما کسی رو ندید. بهر حال نجات پیدا کرده بود. به راهش ادامه داد.

به محض اینکه می خواست از خیابان رد بشه باز همان صدا گفت: ایست.

مرد ایستاد و در همان لحظه ماشینی با سرعت عجیبی از جلویش رد شد. بازم نجات پیدا کرد.

مرد پرسید تو کی هستی و صدا جواب داد، من فرشته نگهبانت هستم.

مرد فکری کرد و گفت: پس اون موقعی که من داشتم ازدواج می کردم تو کدوم گوری بودی؟